جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | داریوش ارجمند (بازیگر) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

نگاهی به مستند ۲۰۰۰ متر تا آندریفکا

نسخه شکست‌خورده یهودیان برای اوکراین

فاطمه قاسم‌آبادی

تلنگرهای اوکراین برای درگیری با روسیه و درگیر شدن اروپا برای حمایت از این درگیری تحمیلی، از جانب آمریکا، نه به نفع اوکراین بود و نه مسلماً اروپا و این مسئله حالا که اوکراین به پذیرش صلح در ازای دادن خاکش هر روز نزدیک‌تر می‌شود، قابل لمس‌تر است.

مستند« ۲۰۰۰ متر تا آندریفکا» به کارگردانی «مستیسلاو چرنوف» محصول سال ۲۰۲۵ اوکراین است. این مستند که نامزد جایزه اسکار۲۰۲۶ شده است، از نفس‌های آخر اوکراین در جنگ می‌گوید و لزوم پایان دادن جنگ.

داستان جنگ دو سر باخت

ماجرای مستند جدید مستیسلاو چرنوف، درباره یک گروه سرباز اوکراینی است که مأموریتی مهم دارند. آن‌ها موظف هستند در یک ضد حمله، روستای استراتژیک آندریفکا را آزاد کنند که پر از نیروهای روسیه است. دوربین سازنده مستند، از یک مایلی جنگلی که به این روستا می‌رسد، آن‌ها را همراهی می‌کند.

در ابتدا مخاطبین نقل قولی از ارنست همینگوی را می‌بینند که گفته است:

« برخی واژه‌ها بودند که دیگر تاب شنیدن‌شان را نداشتی و در پایان، تنها نام مکان‌ها بودند که همچنان وقار خود را حفظ می‌کردند.»بعد از این نقل قول، صورت خسته و پر از غصه و اشک آلود سربازان اوکراینی را می‌بینیم که ناسزا گویان، زیر حملات پهپادهای پیشرفته در حال تارو مار شدن هستند...

در سرتاسر این مستند، فرسایش شدید سربازان اوکراینی را مشاهده می‌کنیم که از جنگ بی‌ثمر خسته و دلزده هستند ولی مجبورند ادامه بدهند.

در نهایت مستند ۲۰۰۰ متر تا آندریفکا، با موفقیت سربازان اوکراینی در پس گرفتن موقت این روستا تمام می‌شود و در چند جمله عنوان می‌شود که با وجود این همه خسارت و کشته، روستا مدت کوتاهی بعد دوباره توسط نیروهای روسیه اشغال شد و احتمالاً اوکراین باید قسمتی از خاکش را در ازای قبول صلح به روسیه بدهد....

نقش یهودیان در جنگ اوکراین

واقعیت این است که اوکراین، به عنوان شعبه دوم اسرائیل در اروپا شناخته می‌شود. انتخاب «ولودیمیر زلنسکی» به عنوان رئیس‌جمهور یهودی این کشور هم، ریشه در نفوذ یهودیان در اوکراین دارد.

در مستند ۲۰۰۰ متر تا آندریفکا، در جایی سازنده عنوان می‌کند که اوکراین در برابر روسیه، مانند داوود در برابر جالوت است!

این مثال که ریشه در تفکرات یهودیان دارد، قابل توجه است.

البته در این بین، این مسئله هم جالب است که هر زمان یهودیان در هر درگیری و جنگی، قافیه را در تنگنا می‌بینند همین مثال را می‌زنند و اهمیتی به نبود وجه تشابه هم نمی‌دهند!

در دو سال اخیر، در مورد فلسطین هم مدام سعی دارند این‌طور القا کنند که جالوت مردم فلسطین هستند و اینها که قاتل و خونریز ماجرا هستند و اصلاً به چیزی جز قومیت اعتقاد ندارند، نعوذبالله حضرت داوودند!

در مورد مقایسه ارتش دو کشور روسیه اوکراین هم وضعیت همین قدر مسخره است ولی با این تفاوت که این‌جا حتی اوکراین به ۱۰۰۰ کیلومتری پیروزی هم نزدیک نیست، چه برسد به اینکه ادعای پیروزی شبیه به حضرت داوود در مقابل جالوت را داشته باشد!

در ابتدای مستند۲۰۰۰ متر تا آندریفکا، سازنده عنوان می‌کند که نمی‌تواند جلیقه آبی خبرنگاران را بپوشد چون خطرناک است و امکان دارد که این حرکت او را برای ارتش روسیه، به یک هدف تبدیل کند.

محض اطلاع باید به سازنده این مستند گفت که بیشترین آمار کشته شدن خبرنگاران در دو سال اخیر کجا بوده است... آیا این آمار متعلق به اوکراین است که سازنده این‌طور نگران از دست رفتن جانش است یا آمار ننگین چنین کشته‌های مظلومی مال فلسطین است؟

در مستند ۲۰۰۰ متر تا آندریفکا، سازنده سعی دارد شجاعت سربازان اوکراینی را به تصویر بکشد ولی در کنارش مدام از خستگی و بی‌فایده بودن جنگ می‌گوید و داستان کلی طوری است که گویی فتح این روستا مسئله بسیار مهمی است. این در حالی است که در همان زمان نه روستاها که شهرهای مهم، یکی پس از دیگری در اوکراین سقوط می‌کردند...

با توجه به واقعیت جنگ و روایت سازنده این مستند، برای مخاطبین آگاه سؤال پیش می‌آید که دقیقاً قرار است این مستند کدام فتح را به مخاطبینش نشان بدهد و سیر سقوط اوکراین را به تصویر می‌کشد یا پیروزی خیالی‌اش را؟

منطبق با سیاست‌های جدید

مستیسلاو چرنوف که قبل‌تر با مستند «۲۰روز در ماریوپل» توانسته بود جایزه اسکار بهترین مستند بلند سال ۲۰۲۴ را کسب کند، حالا نماینده رسمی اوکراین در اسکار ۲۰۲۶ است.

چرنوف در مستند قبلی‌اش که در مورد ابتدای جنگ اوکراین و روسیه بود، هر قدم روسیه را به صورت جنایتی بدون بخشش به تصویر کشید و طبق سیاست‌های اوایل جنگ در رسانه‌های غربی، با فکر پیروزی سعی کرد فقط به روسیه حمله کند....

در مستند ۲۰۰۰ متر تا آندریفکا اما انگار سیاست‌ها تغییر کرده است. دیگر خبری از شاخ و شانه کشیدن برای روسیه وجود ندارد. تنها سربازان خسته و جان‌های فرسوده‌ای وجود دارند که مجبورند جنگ را ادامه بدهند... در انتهای این مستند هم گویی سازنده با تأسف اعلام می‌کند که اوکراین باید خود را آماده کند تا در ازای صلح، بخشی از خاکش را به روسیه بدهد....

در این چهره جدید سازنده از جنگ، هیچ شکوهی وجود ندارد و تنها اندکی گله از اروپا و هشدار به کشورهای همسایه وجود دارد و پیش‌بینی اینکه در آینده روسیه شاید برای اروپا مشکلات بسیاری به بار بیاورد!

اسکار در ازای واگذاری سرزمین

با توجه به رویکرد آمریکا و علاقه‌اش برای تمام کردن جنگ اوکراین حتی با وجود پایمال شدن کامل نقشه این کشور، بعید نیست که مستند ۲۰۰۰ متر تا آندریفکا، شانس خوبی برای گرفتن جایزه اسکار داشته باشد.

واقعیت این است که این مستند، ذهن مخاطبش را به‌هم می‌ریزد و در اهدافش منسجم نیست. به بیان بهتر یک جا از استقامت نیروهای اوکراینی می‌گوید و یک جا از خستگی و به تنگ آمدنشان. یک جا شجاعت‌شان را می‌ستاید و یک جا اشک و آهشان را نشان می‌دهد و در یک جمله سازنده سعی کرده در این مستند در هر قسمت یکی به نعل بزند و یکی به میخ ولی در انتها نشان می‌دهد که قضیه پذیرش صلح، با وجود مخالفت‌های ظاهری اروپا، از نظر آمریکا قطعی است و همین یعنی آمریکا از آن سر دنیا تمام ضرری را که می‌توانست به اوکراین زد و بعد از جنگ هم احتمالاً بر سر غنایم، مانند طرف مقابل اوکراین به دنبال سهمش است!

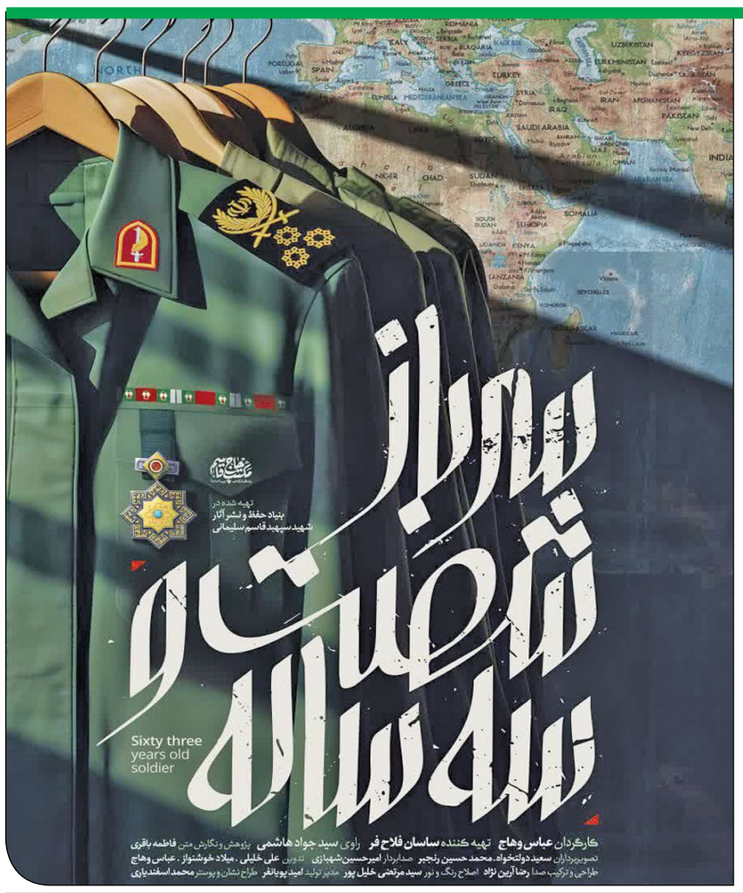

رسول شمالی ورزنده

«سرباز ۶۳ ساله»؛ مشق اخلاص در مکتب مقاومت

این شب‌ها آنتن شبکه یک سیما میزبان مجموعه‌ای مستند با عنوان «سرباز ۶۳ ساله» است؛ اثری قابل تأمل که فراتر از یک روایت صرفاً تاریخی یا تقویمی، مخاطب را به سفری عمیق در لایه‌های پنهان و ناگفته زندگی سردار دل‌ها، شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی می‌برد. این مجموعه مستند، تلاشی صادقانه برای بازخوانی حیات طیبه مردی است که نامش با مقاومت، اخلاص و مجاهدت در راه خدا گره خورده و مکتب فکری و عملی او امروز الهام‌بخش ملت‌های آزاده جهان است.

این اثر ۱۶ قسمتی به تهیه‌کنندگی ساسان فلاح‌فر و کارگردانی عباس وهاج ـ از روحانیون دغدغه‌مند، خوش‌فکر و هنرمند عرصه رسانه ـ حاصل حدود یک سال و نیم تلاش مستمر، تحقیق میدانی و مجاهدت تصویری است. مجموعه «سرباز ۶۳ ساله» توانسته است با نگاهی متفاوت، زوایای تازه‌ای از نبوغ، ابتکار، شجاعت، تدبیر و خلاقیت‌های شهید سلیمانی را پیش چشم مخاطب قرار دهد؛ زوایایی که کمتر در قاب رسانه به تصویر کشیده شده بود و اکنون با زبانی هنرمندانه روایت می‌شود.

نریشن‌های دقیق و حساب‌شده این مجموعه که روی تصاویر بکر، آرشیوی و بعضاً دیده‌نشده قرار گرفته، فضائی تأثیرگذار و عمیق خلق کرده است؛ فضائی که مخاطب را نه‌تنها به شناختی تاریخی، بلکه به درکی شهودی و قلبی از روحیات لطیف، اخلاق پدرانه و در عین حال صلابت حیدری حاج قاسم می‌رساند. روایت زندگی مردی که هم در میدان نبرد فرمانده‌ای بی‌بدیل بود و هم در خلوت، عبدی خاشع و دلداده اهل‌بیت(ع).

سازندگان این اثر که از چهره‌های جوان، مؤمن و انقلابی عرصه رسانه به‌شمار می‌آیند، بارها تأکید کرده‌اند که تولید این مجموعه را محصول عنایت خاص شهید سلیمانی و لطف پروردگار متعال می‌دانند. در روزگاری که جبهه استکبار با بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های رسانه‌ای خود در پی تحریف حقیقت و تطهیر چهره‌های جنایت‌پیشه است، ساخت آثاری فاخر و ریشه‌دار با تکیه بر عنصر «اخلاص» و نگاه مکتبی، پاسخی محکم و هوشمندانه به نیاز جامعه ولایت‌مدار و حقیقت‌طلب امروز محسوب می‌شود.

بازگویی ناگفته‌های همرزمان، دوستان، خانواده و چهره‌های فرهنگی و انقلابی از دوران کودکی، نوجوانی و جوانی شهید تا سال‌های اوج فرماندهی و مجاهدت، این مستند را به نوعی دایرةالمعارف تصویری از «مکتب سلیمانی» تبدیل کرده است؛ مکتبی که در آن ایمان، عقلانیت، شجاعت، مردمداری و تبعیت محض از ولایت فقیه در هم تنیده شده‌اند.

پخش این مجموعه در روزهایی که جبهه مقاومت شاهد پیروزی‌های درخشان و افول و خواری روزافزون رژیم صهیونیستی و آمریکای جنایتکار است، معنایی دوچندان می‌یابد. «سرباز ۶۳ ساله» تنها یک اثر مستند تلویزیونی نیست، بلکه نماد ایستادگی، بصیرت و وفاداری مردی است که تمام هستی خود را وقف احیای ارزش‌های اسلامی، پاسداری از خون شهدا و تحقق آرمان‌های بلند امام راحل(ره)و منویات حکیمانه رهبر معظم انقلاب اسلامی کرد.

اگرچه هر قسمت از این مجموعه حدود ۵۰ دقیقه و در مجموع توانسته بخش‌های مهم و اثرگذاری از حیات پربرکت سردار دل‌ها را به تصویر بکشد، اما اقیانوس بیکران زندگی حاج قاسم سلیمانی همچنان سرشار از گوهرهای کشف نشده است. انتظار می‌رود متولیان فرهنگی، مدیران رسانه ملی و سازندگان این اثر ارزشمند، با نگاهی راهبردی و رو به آینده، تولید فصل‌های بعدی این مجموعه را در دستور کار قرار دهند. تبیین ابعاد استکبارستیزی، مردم‌باوری و ولایتمداری شهید سلیمانی برای نسل جوان و آزادی‌خواهان جهان، ضرورتی انکارناپذیر است؛ ضرورتی که می‌تواند چراغ راهی روشن برای پایداری در مسیر حق و مقاومت در برابر ظلم و استکبار جهانی باشد.

در استقبال از چهل و چهارمین جشنواره فیلم فجر

وقایع نگاری مراسمی از پیش تعیین شده و میهمانان ناخوانده!

در آستانه چهل و چهارمین جشنواره فیلم فجر هستیم. گویی حالا و پس از این همه سال، تمام کسانی که در تمام این دوره‌ها این جشنواره را مورد نقد و نظر قرار داده بودند، به یک جور «رستگاری» رسیده‌اند، چون می‌دانند که چیزی عوض نخواهد شد و اتفاقی نخواهد افتاد؛ پس چرا باید وقت و انرژی را هدر داد و سر بی‌صاحب تراشید و روی چنین درختی یادگاری نوشت؟! همه منتقدین جدی، در همه این سال‌ها به بحران و بی‌هویتی و تقسیم غنایم توسط حلقه رفقا در این دورهمی عادت کرده‌اند و ترجیح می‌دهند خودشان را سبک نکنند و با جماعت مدیر و برنامه‌ریز و برگزارکننده این جشنواره دهان به دهان نشوند!

گرچه یکی از اجزای چرخه معیوب و باطل این جشنواره در تمام این سالها، نقد منتقدین بوده در حالی که حضرات کار خودشان را می‌کرده‌اند و با یک افه لیبرالی و روحیه دیکتاتوری همزمان و توأمان، و البته با یک جور خشم و عصیان مخفی، همه چیز را در قالب یک میهمانی روزمره و بیلان کاری بالمره، به نحوی که آب از آب تکان نخورد و همه چیز، شیک و مجلسی و «باعث افتخار و سربلندی سینمای ایران» باشد برگزار کنند! درخصوص نقد هم همیشه مدافع «نقد دلسوزانه» بوده‌اند! نقد دلسوزانه هم یعنی «مجلس ختم»ی به نام «جلسات نشست فیلم»ها که با تحریم مطلق از جانب منتقدان جدی و حضور پرشمار علاقه‌مندان سلبریتی‌ها در زیرزمین برج میلاد یا پردیس ملت برگزار می‌شود!

آن‌طور که تاکنون از اخبار برمی آید به نظر می‌رسد که امسال هم با همان روند و اتفاقات عام و خاصی روبه‌رو هستیم که در سال‌های پیش...درست است که نه سنت نقد، نه فرهنگ نقد، نه تمرین نقد و قاعدتاً نه ظرفیت و پذیرش نقد، در این سیستم محفلی وجود ندارد اما منتقد جدی و نارفیق با حلقه رفقا، کاری و راهی و چاره‌ای و تعهدی جز نقد ستیهنده - و نه تعبیر ریاکارانه و کاسبکارانه و مهمل نقد «دلسوزانه»- ندارد!

بنابراین در کمتر از چند جمله به یادآوری چند نکته به مناسبت این جشنواره«بی عیب و نقص» و «باشکوه» که باعث «سربلندی همه» می‌شود بسنده می‌کنیم؛

دقت و بررسی در روند این جشنواره به خصوص در سال‌ها و دوره‌های اخیر، چه از جهت اصل «وجود یا فقدان» سیاستگذاری و کم و کیفش و چه از جهت نحوه برگزاری و نتایج مشعشعی که هر ساله به دست آورده، بسیار کم مایه و گاهی هم فراهم آورنده موجبات میانمایگی است.

جشنواره فیلم فجر چهل و سه دوره‌اش را پشت سر گذاشته اما کماکان ایرادهایی را که از مدت‌ها پیش از این و در سال‌های متمادی تجربه کرده به همراه دارد؛ در واقع شاید بتوان گفت همان ایرادهایی که به یک جشنواره در دوره‌های اول و دومش وارد است بر جشنواره فیلم فجر پس از برگزاری چهل و سه دوره و در آستانه چهل و چهارمین دوره هم وارد است! عدم سیاستگذاری اصولی و مبنایی، عدم برنامه‌ریزی اجرائی درست، فقدان داوری اصیل و کیفی و بر اساس معیارهای استاندارد سینمایی، پراکندگی و شلوغی و بلبشوی بخش‌ها و جوایز، بی‌نظمی در اجرای جشنواره به ویژه در زمینه‌سازی برای حضور منتقدین-که البته در این خصوص نقش انفعالی انجمن منتقدان را هم نباید ندیده گرفت- محصور ماندن امور مختلف فکری و اجرائی در طیفی خاص و... این‌ها بخشی از اهم مشکلات و ایرادهای جدی جشنواره فیلم فجر است که پس از گذشت چهل و سه سال همچنان پابرجاست!

در جشنواره فیلم فجر گاهی ترکیب ضعیف و ناهمگون هیئت داوران در بخش‌های مختلف حیرت آور شده و اعتبار جوایز جشنواره را به شدت دچار آسیب کرده است.

فکرش را بکنید که در این جشنواره، در یکی از سال‌های نه چندان دور و نزدیک، و از سنوات خاص این محفل، فیلم ضعیفی مثل «جرم» که در عین احترام سازنده‌اش، از جهت ساختاری و مضمونی و محتوایی هذیان‌واره‌ای مالیخولیایی بود «بهترین فیلم»(!) شناخته شد و این بیش و پیش از آنکه برای اهالی سینما و منتقدان، ارزشی اصیل داشته باشد نتیجه معرکه مضحکی است که یک هیئت داوری نه چندان معتبر برای جشنواره‌ای پر از بلبشو به ارمغان آورد و دیگر هیچ.

گاهی به نظر می‌رسد دوستان هیئت داوری تلاش می‌کنند تا پشت نام‌های بزرگان مخفی شوند و برای جشنواره آبرو و اعتباری کسب کنند ولی تیرشان به سنگ می‌خورد چرا که کسب آبرو برای یک جشنواره راه‌های اصولی‌تر و استانداردتری دارد که مدیران جشنواره و داورانش حاضر نیستند به آن گردن بنهند.

یک جشنواره شلوغ ملتهب اما بی‌رمق که در بسیاری از موارد حالتی عمیقاً عبث و بی‌هویت به خود می‌گیرد و فقط به درد به هیجان آمدن بسیاری از مدعوین فرهیخته‌اش می‌خورد که از دیدن بازیگر مورد علاقه‌شان در فاصله چندمتری خود به شدت و حدت ذوق کرده و عن‌قریب است که از دست بروند!

جشنواره فیلم فجر چندان از برنامه‌ریزی و سیاستگذاری مفید بویی نبرده و همه چیز آن براساس سیستم قضا و قدر، تعارف، آزمون و خطا، خطا و خطا، تکرار خطا، شلوغی، انبوه بودن همه چیز از فیلم‌ها گرفته تا بخش‌ها تا تعداد سیمرغ‌ها تا سخنرانی‌های افتتاحیه و اختتامیه تا... شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد.

رسم نانوشته‌ای که طبق آن سیمرغ‌ها مثل شرکت سهامی یا نذر یا رفاقت صمیمی و قدیمی یا این نکته اخلاقی که دل هیچ کسی نشکند، و... چیزهایی از این دست هویت جشنواره فیلم فجر را تشکیل می‌دهد!

یکی از جلوه‌های قریب و غریب جشنواره فیلم فجر مجموعه ادا و اطوارهایی است که در میان حضرات هنرمندان و منتقدان در سطوح مختلف و با شمایل گوناگون دیده می‌شود.

خب آنچه مسلم است این است که جشنواره ما هم به تبع سینمای ما، نه هیچ ربطی به دنیای فرا مدرن غرب و لوازم و تبعاتش دارد و نه توانسته و حتی خواسته پیوندی اصولی و درست و مفید با گذشته فکری فرهنگی خود داشته باشد، پس به طرز عجیب و غریب و رقت‌انگیزی، مستأصل و متناقض و سردرگم باقی مانده است.

از سوی دیگر واقعیت آن است که اغلب فیلمسازان ما هم بیش و پیش از آنکه فیلمساز باشند ادای فیلمسازی را درمی‌آورند و الا خیلی از این تصاویر متحرک یأجوج و مأجوج را هیچ آدمی که از مختصر فهم زیبایی‌شناسی بصری برخوردار باشد اثر هنری و سینماورزی به معنای درستش نمی‌داند.

نکته مهم و مغفول مانده دیگر درباره جشنواره، توجه ویژه به پسوند آن و رهیافت‌ها و کارکردها و اهداف مستتر و معلوم در متن و بطن و اصل و فرع آن است یعنی واژه «فجر».

دلیل ظاهری امر معلوم است. دلیل اصلی و تنها دلیل معلوم و آن از زمان برگزاری جشنواره هم پیداست: دهه فجر و جشن‌های پیروزی انقلاب.

اما سؤالی که در این‌جا به صورت جدی مطرح می‌شود این است که آیا این کار صرفاً یک نامگذاری صوری و ظاهری است یا اهدافی فراتر از آن برایش مقصود بوده و در نظر گرفته شده است؟

پاسخ این سؤال را می‌توان در متن جشنواره، و محصولات و داوری‌ها و چگونگی برگزاری آن یافت.

و آن اینکه جشنواره فقط یک کارکرد اصیل و اصولی دارد و آن هم اینکه ویترینی است برای بخش قابل توجه و تقریباً اکثریتی از تولیدات سالانه سینمای ایران.

این تنها کارکرد جدی و درخور توجه و به دردبخور جشنواره است و با قاطعیت می‌توان گفت جشنواره به صورت اصولی و اصیل، هیچ کارکرد و هدف و برنامه دیگری نداشته است. هر چند اهداف و کارکردهای نامتناسب و معیوب و سفارشی و تقلبی کم نداشته که بی‌هیچ تأثیر و تاثری صرفاً دیالوگ‌هایی بوده‌اند میان مسئولین جشنواره با خودشان؛ در واقع مونولوگ بوده‌اند و نه دیالوگ. مقادیر قابل توجهی اسم و عنوان هم بوده برای بخش‌هایی که نه مخاطبی داشته و نه اصولی و بیشتر برای خالی نبودن عریضه تعبیه و اجرا شده یا نشده است.

اساساً به نظر می‌رسد برگزارکنندگان جشنواره خلاقیتی فوق‌العاده‌ای برای تولید اسم و بخش جدید در خود احساس می‌کنند که البته از ابتدائیات زیبایی شناسی و اصالت و اثر بخشی معافند!

تمام این‌ها منتهی می‌شود به جشنواره‌ای شلوغ و بی‌نظم و ملتهب و پر سر و صدا که نه می‌تواند به سینمای ایران جهت دهد و نه ربطی به دهه فجر و آرمان‌های اصیل مردم دارد.

جشنواره‌ای که ویترین فیلم‌های تولیدی سینمای ایران است که هفتاد درصد تولیداتش -بی تعارف- غیر قابل تحمل‌اند و اندک ارزش بصری و زیبایی شناسی سینمایی ندارند و مابقی اکثراً آثاری متوسط و اگر بتوان در میانشان دو سه فیلم خوب یافت، گویی پیروزی بزرگی رخ داده و اتفاق مهمی افتاده است.

همه این‌ها یعنی جشنواره فیلم فجر با کلی خستگی و شلوغی و سر و صدا و بولتن و نسکافه و غذای سرد و گرم و دعوا سر بلیط رایگان و هیجان عده‌ای فرهیخته از دیدن بازیگری در فاصله چند متری خود و... چیزهای دیگری از این دست. و البته یادداشت‌های نیست‌انگارانه و نهیلیستی و پوچ‌گرایانه عده‌ای که نام منتقد را یدک می‌کشند و نمی‌کشند.

به نظرتان میان محتوای این جشنواره با آن کلمه سه حرفی «فجر» چقدر ربط و مجانست و مطابقت وجود دارد؟

نکته بنیانی و مهم دیگر در سیاستگذاری‌های جشنواره فیلم فجر اینکه شاهدیم سالهاست که فیلم‌های کمدی را از جشنواره و رقابت حذف کرده و می‌کنند. اصلاً جشنواره فجر مطلقاً عبوس و زمخت و افسردگی‌آور و بی‌هویت شده است. چرا؟ تهدید می‌کنند و می‌گویند اینها مبتذل هستند. مثل همان گفتمان قدیم. مفاهیمی مثل فیلم فاخر و جشنواره‌هایی که برای ریخت و پاش ابداع شده، و همه چیز را به سوی تباهی برده است.

صراحتاً و جداً باید گفت این وضعیت باید متوقف شود و در این میان جشنواره فیلم فجر باید ریل‌هایش را عوض کند و راه دیگری برود؛ راهی غیر از این مسیر معیوب و فشل و فربه و بی‌هویت و تباه‌کننده این سالها؛ وگرنه با این روند، دور نیست زمانی که دیگر چیزی به نام سینمای ایران وجود واقعی و غیر ویترینی نخواهد داشت.

نگاهی به فیلم «غریزه»

محدثه میرحسینی

ترکیب تلف‌شده تورناتوره، ملنا، سینما پارادیزو، کیمیایی و ...

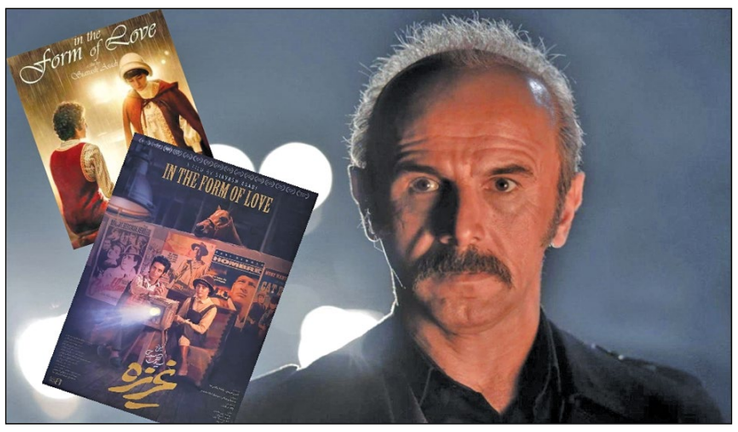

فیلم غریزه چند مؤلفه و زیربنای اصلی دارد؛ نوستالژی، غلیان هیجانات عاطفی یک نوجوان، عشق به سینما، و البته ادای دین به سبک‌هایی از سینما و سینماگران ایرانی و خارجی از کیمیایی تا سینمای ایتالیا و...

اینکه در طول فیلم نمایه‌ها و موقعیت‌های مشبع و مفصلی از دغدغه‌ها و نشانه‌های سینه فیلم بودن و نوستالژی‌گرایی فیلمساز به چشم می‌خورد قابل انکار نیست و نیز اینکه نوعی از دغدغه‌مندی کارگردانی و برخی لحظات بازیگری و فیلمنامه در آن هویداست همچنین.

اما نکته اساسی در این است که با توجه به نوع فصل‌بندی و ارائه اطلاعات در نیم ساعت پایانی فیلم که به شکلی غافلگیری منتهی می‌شود، آن فصل طولانی یک ساعت و نیمه آن‌هم با محوریت رابطه عاطفی دو نوجوان دختر و پسر چه وجهی دارد و آیا یک تدارک و تمهید عامدانه و عالمانه است یا اینکه کشداری و رهاشدگی ناشی از عدم تناسب و روایت منسجم باعث چنین چیزی شده است؟

فصل مونولوگ امین حیایی در ایستگاه قطار با آن ساختار و واج آرایی آشنای کیمیایی طور، فضای روستایی و بومی با تعلقات و کشش‌های بدوی و سادگی بکرش، استفاده از موسیقی به عنوان کاراکتری زمینه‌ای که خود به روایتگری اصلی مبدل می‌شود و جابه‌جا یادآور نوستالژی‌ها و ارجاعات و خلاق احساسات و عواطفی متنوع از طیف‌های گوناگون سینمایی و غریزی و نوستالژیک و... است. همگی می‌توانست در خدمت یک روایت منسجم و فیلمنامه دقیق‌تر و نوعی فردیت برساخته کارگردان همین فیلم و نه فیلم‌های دیگر و نه تاریخ سینما و نه مسعود کیمیایی و نه... چیزهای دیگر شود، اما متاسفانه این اتفاق علی‌رغم نکات پیش گفته، نیفتاده و فیلم نتوانسته همه این ابزار و ادوات و داشته‌های فنی و تکنیکی و بازیگری و موسیقایی و دغدغه‌مندی‌های شخصی کارگردان در حوزه سینما و نوستالژی را و حتی توانمندی‌های کارگردانی و نویسندگی‌اش را، در خدمت آن کل یکپارچه و سیستم واحد قرار دهد که عبارت است از درام مکفی، میزانسن درخور و البته روایت اصیل و متناسب با این کم و کیف قصه.

دو نکته دیگر درباره این فیلم وجود دارد اول اینکه «غریزه» یکی از پر هزینه‌ترین و پرلوکیشن‌ترین فیلم‌های بخش خصوصی سینمای ایران است که منجیل، رودبار، لوشان، قزوین، تاکستان و محمدشهر کرج از جمله لوکیشن‌های اصلی فیلم بودند و اینکه ساخت بخش عمده‌ای از دکورهای فیلم بوده که در نقاط مختلفی ساخته شده‌اند.

و دوم اینکه سال ۲۰۲۳ در بخش اصلی و رقابتی ۶ فستیوال بین‌المللی به نمایش درآمد. این فیلم در بیست‌ویکمین دوره فستیوال ایمجین ایندیا در مادرید اسپانیا، سی‌امین دوره فستیوال الدنبرگ آلمان، بیست‌ویکمین دوره فستیوال ایسکیا گلوبال در ایتالیا و شانزدهمین دوره فستیوال سوفیا منار در بلغارستان به روی پرده رفت.

هر دو این نکات گویای این است که به لحاظ پشتیبانی مالی و تمکن امکاناتی و حتی پساتولید تبلیغاتی، فیلم از قدرت بالایی برخوردار بوده و این‌گونه نیست که به محاق رفتن آن در ایران را بتوان صرفا راهی برای لاپوشانی معایب و عوارضش دانست که لابد این‌گونه نیست.

بخشی از ضعف فیلم به آن نکته اصلی روایی برمی گردد و عدم تناسب میان قصه اصلی و نوع کش آمدنش در یک ساعت و نیم اول و بعد آن، فصل اتفاق غافلگیرکننده و البته پایان‌بندی. این باعث می‌شود مخاطب دچار نوعی از دافعه و وازدگی نسبت به ترفندهای جذابیت‌آفرین فیلم در طول مدت روایتش شود و آن وقت دیگر رغبت و حتی مجالی برای همراه شدن با قصه و آدمها و حتی جذابیت‌ها و تابوشکنی‌های جنسی فیلم نیابد و نخواهد.

گفتیم که فیلم غریزه چندمؤلفه و زیربنای اصلی دارد؛ نوستالژی، غلیان هیجانات عاطفی یک نوجوان، عشق به سینما، و البته ادای دین به سبک‌هایی از سینما و سینماگران ایرانی و خارجی از کیمیایی تا سینمای ایتالیا و... حالا وقتی پس از تماشای فیلم سهم هر یک از این زیربناهای اصلی را در کفه‌ای از ترازو و سهم سینماورزی اصیل را در کفه دیگر و در برابر همان مؤلفه می‌گذاریم می‌توانیم تشخیص دهیم که هریک از آن شاخصه‌ها چرا و چگونه و به چه دلیل تا این حد در فیلم پررنگ شده و جایگاه یافته است.

مثلاً اینکه چنین حجمی از روایت و قصه و زمان و فضا و اتمسفر فیلم- اتمسفر و تم اصلی- به نوع رابطه عاطفی و غریزی آن دو نوجوان اختصاص یافته تا چه لازمه و خروجی طبیعی قصه و میزانسن و روایت اصلی و اصیل فیلم بوده و تا چه حد در مسیر جذابیت‌بخشی‌های کاذب و سوءاستفاده‌گرانه، تا این حد مورد توجه قرار گرفته است.

پاسخ به این سؤال می‌تواند به سؤالات بسیار دیگری هم پاسخ دهد و جهت‌گیری‌های فیلم و فیلمساز را عیان سازد.

مثلاً اینکه ما قصد ادای دین یا اظهار شیفتگی خودآگاه یا ناخودآگاه به یک کارگردان دیگر را داشته باشیم تا چه حد و چگونه اجازه داریم آن را در روایت سینمایی‌مان بگنجانیم؟ به هر قیمتی؟! حتی به قیمت از دست رفتن فیلم و اوریجینال نبودن میزانسن و دافعه برانگیزی مخاطب و تبعات دیگری از این دست؟ آیا می‌ارزد؟

به بهانه بخش «نبرد تمدنی ایران اسلامی با غرب وحشی» در جشنواره عمار

نبرد امروز؛ افق تازه

ورود به دوره‌ای تازه از بازخوانی نبرد فکری و تمدنی میان اسلام و غرب از ملزومات جشنواره‌های هنری و سینمایی است؛ نبردی که دیگر صرفاً در میدان سیاست یا جنگ‌های نظامی خلاصه نمی‌شود بلکه تا عمق فرهنگ، رسانه، علم و سبک زندگی کشیده شده است. رهبر انقلاب در سال‌های اخیر، با اشاره به وضعیت غرب و جنایت‌هایی که در کشورهای دنیا از جمله غزه و فلسطین مرتکب می‌شود، تمدن غربی را رو به زوال و فرسایش دانستند که نشانه‌های این انحطاط به تدریج آشکار می‌شود. همچنین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در بخشی دیگر از بیانات خود سال گذشته در دیدار دست‌اندرکاران کنگره ۱۵ هزار شهید استان فارس فرمودند: «دیگر از تمدن غرب کسی حرف نزند، تمدن غرب این است؛ غربی‌ها نشان دادند که در این چندین سال یا چند قرن که دم از حقوق انسان و حقوق بشر می‌زنند یکسره دروغ گفتند. ده هزار کودک کشته شدند، شوخی است!؟ کودک مظهر معصومیّت است، ده هزار از این معصومان را اسرائیل با بمب دو تنی و انواع سلاح از بین برد، غربی‌ها خم به ابرو نیاوردند. سیاستمداران غربی رسوا شدند، سیاست غرب رسوا شد، شکست خوردند، این شکست بزرگی است.» ششمین جشنواره مردمی فیلم عمار در حالی برگزار می‌شود که اضافه‌شدن بخش تازه‌ای با عنوان «نبرد تمدنی ایران اسلامی با غرب وحشی» نگاه‌ها را به خود جلب کرده است.

از نبرد روایت‌ها تا خطوط مقدم نبرد

در سال‌هایی که بسیاری از جشنواره‌های سینمایی کشور گرفتار کلیشه‌های تکراری یا مضمون‌های سطحی‌اند، جشنواره عمار بار دیگر با جسارت، موضوعی را به میدان آورده که مستقیماً به هویت تمدنی جمهوری اسلامی ایران و به چالش کشیدن نظم پوسیده غربی مربوط می‌شود. این بخش تازه، دعوتی است از فیلمسازان دغدغه‌مند برای روایت حق و باطل و بازنمایی رویارویی دو جبهه فرهنگی و اعتقادی که امروز بیش از هر زمان، در قالب نبرد روایت‌ها جریان دارد. تجاوز رژیم صهیونیستی به حرم جمهوری اسلامی ایران، روایت مجاهدت‌های سرداران و دانشمندان شهید و بازخوانی خیانت جریان روشنفکری غرب‌زده تماماً خطوط مقدم نبرد تمدنی امروز را شکل می‌دهند. جشنواره مردمی فیلم عمار با طرح چنین محورهایی در واقع از هنرمندان مطالبه می‌کند که تصویر دقیق‌تری از نسبت ایران اسلامی و غرب ارائه دهند؛ تصویری که نه شعاری و واکنشی، بلکه تحلیلی، روایی و مبتکرانه باشد.

نگاه انقلاب اسلامی؛ طرحِ کلانِ تمدنی

انتظار از آثار این بخش آن است که به جای بازتولید گزاره‌های تکراری، با نگاهی تاریخی و آینده‌گرایانه، چالش میان دو تمدن را به زبان تصویر بازگو کنند. نقطه قوت این رویکرد در آن است که نگاه انقلاب اسلامی را نه به عنوان یک واکنش موقت، بلکه به مثابه یک طرح کلان تمدنی به تصویر می‌کشد. سینمای متعهد امروز باید بتواند نشان دهد که غربِ مدرن، با همه هیاهویش، در بن‌بست معنایی و اخلاقی گرفتار آمده است، در حالی که تمدن اسلامی در مسیر بازسازی خویش، در حال ارائه الگویی انسانی از علم، مقاوم